اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

مرحوم علامه طباطبایی رحمه‌اللَه‌علیه ایشان می‌فرمودند: غرب برای ما مضراتی داشت و مهم فرهنگ بی‌بند و باری بود که قبلا در ایران نبود، قبلا مخفیانه بود ولی به این کیفیت بی بند و باری آشکار نبود، و ملزوم بی‌بندوباری ـ لازمه‌اش را که خوب آدم می‌بیند آثار و تبعاتش را ـ ملزومش سست شدن اعتقاد مردم نسبت به مبانی وحی بوده از این نقطه نظر، ان وقت آثار و لوازمش برای بی بندوباری و امثال ذلک بوده که مردم نسبت به دین و اینها بی بندوبار بشوند، بی‌توجه بشوند، سبک بگیرند، آن التزام را نداشته باشند، آن پایداری را نداشته باشند، اینها از مسائلی است که این قضیه در پی داشته.

ولی یک نکته حُسنی که در این مسئله بوده اینکه دیگر تحجرها و تعصبها و یکسویه نگریستن به عرفا و به صوفیه و اینها آن دیگر جایگاه خودش را از دست داد و آن فشارهایی که وارد می‌شد و

می‌آوردند بر آنها و همه مردم به دنبال متابعت کورکورانه از متنفذین بود که اینها می‌آمدند و متعرض می‌شدند، می‌کشتند، از همین افراد در این طرف و آن طرف بسیاری از افراد را می‌کشتند.

یکی از افرادی را که کشتند همین معصوم علی شاه و محمد رضا دکنی و شاگردانش را، به اصطلاح درویش کشی و فلان اینها یک مساله آشکاری بود دیگر و نورعلی شاه آن هم همین طور به قتل رسید مثل اینکه به او سم دادند و این مسئله خوب بوده، و تمام اینها به خاطر عدم یک روش صحیح پذیرش بوده که مسائل و مطالبی که مطرح می‌شود بایستی فیلتر شده باشد و هر چیزی نبایستی که بگذرد، این دأب و دیدنی بوده که از سابق در این مسئله مطرح بوده.

وقتی که غرب آمد و فرهنگ غرب آمد با همه مضراتش ایشان می‌فرمودند: این حُسن را داشت که این سد را شکست و دیگر این طور نیست که خلاصه همه نسبت به این قضیه بخواهند عکس العمل نشان بدهند بلکه این را هم جریانی در سایر جریانات قرار می‌دهند، حالا آن شخصی که آمده و

به این راه دارد می‌رود بالاخره لابد یک چیزی فهمیده دارد این مسیر را انتخاب می‌کند مگر قرار بر این است که همه یکرنگ باشند، یک فکر باشند، یک شکل باشند خوب در بعضی مطالب اختلاف دارد، مگر ما فقها اختلاف نداریم، مگر در فقه اختلاف نداریم، اختلاف ۱۸۰ درجه مگر نداریم، کسی نمی‌آید دیگری را متهم کند بر اینکه از مسیر خارج شده، بلکه خیلی با مسالمت از کنار قضیه رد می‌شویم، با وجود اختلاف ۱۸۰ درجه مطلب را می‌پذیریم.

چون اختلاف در حدّی که به خود اصل و کیان ما بر بخورد نیست، هر دو طیف در یک جریان و در اصل بقاء اشتراک دارند، حالا در فروع به اختلافاتی می‌رسند، آن خیلی مطرح نیست.

در مسائلی که خوب بعداً پیش آمد ما مشاهده کردیم که در قضایایی که راجع به آن مطلبی که شما می‌فرمایید چرا بنده، به خاطر این بوده که این مسائلی که پیش آمد و این جریانات پرده را کنار زد و مردم متوجه شدند که برای برآورده شدن

توقعاتشان نباید به این طیف اتکاء داشته باشند، این باور دیگر در مردم جای گرفت قسم و آیه هم که دیگر فایده ای ندارد، قسم بخور، آیه بخور واللَه و باللَه نمی‌دانم این طور نه، مسائلی بوده گذشته و شده و اتفاق افتاده و همه هم درست بوده و همه هم ساکت بودند، البته خود افراد و مسئولین هم اعتراف کردند که این فجایع بوده و باید پیگیری بشود، خود آنها هم به این قضیه اعتراف کردند و همه هم شنیدند.

آن چه که در اینجا مطرح است سکوت حوزه عملیه بوده در قبال مطالبی که مردم با چشم خودشان دیدند و افرادی که شاخص بودند، اگر بنده سابق یک مطلب می‌گفتم که چرا باید خیلی بی محابا در حوزه علمیه به بزرگان اهانت بشود، صدای همه در می‌آمد و فردای آن روز در سر جلسه جلوی دویست نفر بدون این که اسم بنده را ببرند، آقایان مسئله را مطرح می‌کردند، ما خودمان دیدیم، بنده هم از مطالب اطلاع دارم، چرا باید قضیه این طور باشد؟ چرا باید وقتی یک کتابی راجع به طهارت انسان نوشته می‌شود مسئله فقهی، خوب بلند شو جناب

آقای کذا بیا مناظره کنیم، بنده آماده برای مناظره هستم راجع به مطالبی که می‌نویسم، مناظره علمی می‌کنیم، همه بفهمند، من یا اشتباه میکنم یا درست می‌گویم، چرا نبایستی که حوزه در طرح مطالب این قدر باز باشد و راحت باشد خوب این مسئله را برای کی گذاشته؟

ما که مدعی شاگردی مکتب امام صادق هستیم، ما که مدعی هستیم که در مدرسه امام صادق ابن ابة العوجاء کذا و کذا هم می‌آمد و عمران سامی‌آن هم افراد را برای بحث و صحبت می‌فرستادند، مکتب امام صادق که یک مکتب ترس نبود، مکتب امام رضا در آن ترس نبود بایستی که این مطالب مطرح بشود، این لحنی که متأسفانه لحن اتهام و لحن غیر مناسب مجامع علمی‌که ما مشاهده می‌کنیم که وِرد و لسان بسیاری از افراد هست اینها انحراف است و اینها شِعار است و اینها خطر است و اینها مسئله دارند و اینها چه دارند و فقط همین کم مانده بود این بیچاره و بدبختها را منتسب به اسرائیل کنند همین، بگویند: عرفا از اسرائیل حقوق

می‌گیرند، همین مانده بود خوب مرحوم آقای خمینی می‌گفتند: وقتی پسر ما استکان چای می خورد می‌گفتند برو این را آب بکش، یعنی شما ببینید کار حوزه به جایی رسیده که بایستی اینگونه مسائل مطرح بشود، این ناله‌ها و گلایه هایی که ایشان در صحبتهایشان داشتند، خود بنده شنیدم، من شنیدم در همان زمان به خاطر اینکه یک نفر فلسفه درس می‌دهد باید منکوب بشود، باید سرکوب بشود چقدر این بزرگان در این جا تلاش کردند امثال مرحوم علامه طباطبایی، خود مرحوم آقای خمینی با این مطالبی که به ایشان زده می‌شد ایشان دست بر نداشتند و همین طور ادامه دادند و فلسفه می‌گفتند و یکی از درسهای ایشان فلسفه بوده، قبل از علامه طباطبایی ایشان فلسفه می‌گفتند، شفا می‌گفتند، منظومه می‌گفتند.

آقای مطهری به خود ما می‌گفت یک شب که در منزلشان بودیم با مرحوم والد به ایشان می‌گفتند که ما قبل از مرحوم علامه طباطبایی ما پیش ایشان فلسفه می‌خواندیم و خیلی هم مبتهج بود، از کیفیت بیان مرحوم آقای خمینی در بیان مطالب خوش بیان

بود، البته قلم ایشان بهتر از بیان ایشان بود.

خوب باید افرادی بیایند و اینها معرکه را به دست بگیرند، چرا باید حوزه علمیه اجازه بدهد که افرادی بیایند و جریان را به دست بگیرند، یک عده هوچی بر اساس تخیلات خودشان و بر اساس توهمات خودشان بیایند مسائل و جریان را به دست بگیرند چرا این قضیه در دانشگاههای ما نیست؟ چرا در دانشگاههای ما با مطالب به طور آزاد برخورد می‌شود؟ هر کی مطلبی دارد هر فرض کنید که رپورت علمی دارد بلند می‌شود می‌آید ارائه می دهد، مسئله‌ای دارد مطرح می‌کند نه کسی مسخره‌اش می‌کند، خوب می‌گویند مطرح کردی باید به اثبات برسانی، نمی‌دانم در نظر آن مجامع علمی مورد تثبیت قرار بگیرد بعد هم مخلصت هستیم.

بله البته خود آنها هم در سر و کله همدیگر می‌زنند، ولی از نقطه نظر خود مبنای علمی و مسائل علمی قضیه آزاد است، آن حوزه‌ای که نتواند از عهده یک جواب فلسفی بر بیاید درش را باید گل گرفت.

آن حوزه‌ای که نتواند از جواب یک مسئله

عرفانی بر بیاید او به چه درد می‌خورد؟ شما برای چی در اینجا آمدید؟ نه خودتان درس فلسفه خواندید و نه به کسانی که می‌خوانند اجازه مجال می‌دهید.

در یک قضیه‌ای که پیش آمد در همین شبهاتی که در وادی وحی و امثال ذلک مطرح شد، خوب ما جواب آقایان را دیدیم که چی بود؟

آقا می‌خندیدند، باور نمی‌کنید که بنده در یک مجلسی بودم که عده‌ای از دانشگاهیها آنجا بودند آقا به اینها می‌خندیدند، پاسخی نداشتند بدهند، آنکه از همه اینها البته تا حدودی بهتر بود، آنکه مربوط به آقای منتظری بود و پاسخی که ایشان داده بود، که البته یک نقایصی هم داشت و مسئله بطور کامل نبود.

اول مسئله ای که بعضی از اینها در این قضیه مطرح کردند این بود که این مطالب ریشه عرفانی دارد، من در همان مقدمه در آنجا نوشتم که هر اشکالی که در این منظومه شمسی که هیچ، در این کهکشانها هم اتفاق بیفتد به کله این عرفان برگردد، آخر این چه طرز صحبت کردن است شما دارید؟! بله تغول در مسائل فلسفی آدم را به اینجا می‌رسد،

علامه طباطبایی بیشتر در مسائل عرفانی و فلسفی تغول کرد یا فلان آقا، چرا این حرفها را در کلام علامه طباطبایی ندیدیم؟! چرا یک همچنین چرت و پرتهایی که مربوط به وحی و اینها گفته شود از مثل مرحوم والد و اینها ما ندیدیم؟! من گفتم خود بنده بیست و پنج سال در این مطالب هستم، تا حالا به عقل و فکرم نرسیده که آقا وحی مربوط به زمان خاص بوده و نمی‌دانم شاکله خود پیغمبر بوده و ارتباطی به بالا ندارد، از این خزعبلاتی که خوب مشاهده می‌شود.

این واقعاً چه شیوه ای است، این شیوه کی باید کنار گذاشته بشود؟!

بعد از فوت پدرمان برداشتند همین آقای که شما اسمش را بردید من در این کتابی که نوشتم اسم هیچ کس را نبردم، ولی عمدا اسم ایشان را آوردم بخاطر این که ایشان خیلی جسارت کرد، و هیچ کس هم صحبت نمی‌کند، تمام اینها مسائلی است که خدا پیش می‌آورد تا اینکه آن کاستیهایی که تعمدا ما نسبت به بزرگان و نسبت به ا حترام علم و کرامت

علمی‌داشتیم این طور موضع ما در جلوی افراد زیرسؤال برود.

آن زمانی که بنده اعلام کردم در آن مجله‌ای که همین آقا آمده بود که بنده حاضر به مناظره هستم تا الان که دارم با شما صحبت می‌کنم پاسخ من داده نشده است، در حالتی که شرط اصلی آن مجله علمی‌این است که هر نقدی که در آنجا مطرح می‌شود فرد مقابل حق نقد دارد که چرا باید این طور باشد؟! این عدالت را کی ما بایستی در میان خودمان انجام بدهیم؟!

یکی از این آقایان رفته در مشهد، معمولاً می‌رود در مشهد همه هم می‌شناسید، کسی نیست که نشناسد، نماز می‌خواند فلان و این حرفها، حضرت فلان، حضرت فلان و فلان و این حرفها، در صحن نماز جماعت می‌خواند، کتاب روح مجرد را برداشتند رفتند پیشش، راجع به قضیه عاشورا که مرحوم آقا در آنجا جریان مرحوم آقای حداد را نقل کردند ایشان مبتهج می‌شد و چه می‌شد و رنگش چه می‌شد و ایشان در آمده جلوی همه برداشته گفته که این مطالب انحراف است و خروج از دین است و

چیست و آن وقت آمدند این حرف آقا را در مجله ای که از طرف آن نهاد است چاپ کردند که این فتوای آقای فلان است اینهم کتاب علامه طهرانی، آن وقت یکی از همانها، یکی از افرادی که در مشهد است برداشته کتاب را برده پیش آقا و گفته آقا نگاه کن این صفحه اش این است این صفحه‌اش این است، این صحبت کرده، اینها شیطنت کردند، ایشان گفته اینها شیطنت کردند خوب شیطنت کردند بیا حرفت را پس بگیر، تا الان ایشان حرفش را پس نگرفته، چرا؟ پس شما مرجع چی هستید و پاسدار از چه روش و مکتبی هستید؟! شما که جلوی چند صد نفر جمعیت می‌آیید و می‌گویید آن وقت آنها می‌آیند این مطلب شما را در مجله‌شان چاپ می‌کنند، خیال می‌کند چون آقا مرده و از این دنیا رفته پس هر چی می‌خواهیم بگوییم عیب ندارد، وضعیت خودمان را حفظ کنیم، موقعیت خودمان را نگه داریم، خدا می‌آید چکار می‌کند؟ یک همچنین جریانی پیش می‌آورد، دیگر آبرو برای یک نفر نمی‌گذارد، آن وقت همان آقا در نجف، در یک

جلسه‌ای جلوی سی یا چهل نفر برداشته گفته دجال آخر الزمان سید هاشم حداد است، یک نفر حرف نمی‌زند، در کتاب تذکره النفس بلند می‌شود برمی‌دارد آقا و غیر آقا را جزو عرفای کذابین می‌آورد.

آخر که شما که می‌گویید که هیچ کس مثل آقا سید محمد حسین نیامده که از دین دفاع بکند، شما که این حرف را می‌زنید و همه هم شنیدند چطور آن وقتی که این مطلب را در کتابش دارید می‌خوانید دیگر نمی‌آیید سر جلسه درس و بگویید آقا انحراف دارد.

بنده اگر بیایم یکدانه طهارت انسان بنویسم و به یک اجماع بنویسم، ای وای ایشان آمده بر خلاف سیره مستمر متیقنه خلف صالح و خلف طالح و صالح و اینها آمده ایشان دارد فلان می‌کند.

چکار کردم، تازه ما آمدیم، تنقیح می‌کنیم، آرایش می‌کنیم، پیرایش می‌کنیم آن مسئله را تازه داریم به مجامع امام صادق را معرفی می‌کنیم، که تا به حال کجا می‌رفتیم، باید از این به بعد دنبال امام صادق برویم، سیره ما این است، سنت ما این است،

روش ما کتاب و سنت است، اجماع این وسط چه کاره است؟!

بنده همین دیشب داشتم تقریرات مرحوم آقای شاهرودی راجع به حج را مطالعه می‌کردم، خود ایشان می‌آید اجماعی که مربوط به همین قضیه وجوب حج که لکل مکلف ضروره مره واحده است، خود ایشان که دارد این قضیه را به اجماع نقل می‌کند می‌گوید: این اجماع تعبدی نیست، این اجماع نقلی است اجماع منقول است، اجماع روایی است، مستند است، مدرکی است نه اجماع تعبدی، خود ایشان رد می‌کند، آن وقت در مقام فتوی که می‌آید همین که قضیه اجماعی می‌شود، می گویند: الا اینکه مخالفت با اجماع و علما و فلان و این چیزها است و نمی‌شود این کار را کرد، من آمدم این سد را شکستم، شما که خودتان آقای خوئی در مبانی اصولیتان می‌آیید و اجماع را رد می‌کنید چطور وقتی که پای فقه و استدلال و استنباط پیش می‌آید دستتان می‌لرزد و به همان مطالب فتوی می‌دهید؟! آخر این دو گونگی چرا؟ چرا؟!

مگر انسان نباید آن محصول خودش و نتیجه خودش و حاصل خودش منطبق با مبنا باشد، در اصول هر جور که این مبنا تنقیح بشود، در فروع باید همان طور استخراج بشود و در اختیار مردم گذاشته بشود و تکلیف مردم روشن بشود.

شما که خودتان آقای خویی دارید اجماع را رد می‌کنید چطور در مقام استنباط الا اینکه مخالفت اصحاب در اینجا مشکل است، بابا الاحوط در اینجا این است که این کار بشود مالیده بشود قضیه برود پی کارش، مخالفت اصحاب مهمتر است یا مخالفت امام صادق؟! یا مخالفت امام رضا مهمتر است؟!

ما در اجماع آمدیم امام را مطرح کردیم که بابا ما امام داریم، خوب بفرمایید بیایید جواب بدهید، من نوشتم بیایید جواب بدهید، آخرش هم نوشتیم که خوب بابا نقدتان را بنویسید مسئله‌تان را بیان کنید روی چشممان، مگر ما فرار کردیم هستیم اینجا، اشتباه کردیم می‌آییم جبران می‌کنیم، تصحیح می‌کنیم، مگر ما در نوشته‌هایمان اشتباه نمی‌کنیم رفقا می‌بینند این طرف و آن طرف برای خیلیها دیگران هم من می‌فرستم، تذکراتی می‌آید و من جامه عمل

به آن می‌پوشانم، مسئله خاصی نیست که حالا انسان از این مسائل بخواهد استیحاش داشته باشد.

ولی صحبت در این است، چرا ما باید مجال بدهیم به یک همچنین فردی که بلند شود بیاید هتاکی کند و بعد هم یک نفر صحبت نکند، یک نفر حرف نزند، آن وقت یک نفر بلند می‌شود به یک کسی از اینها یک چیزی می‌گوید بالای چشمت ابرو است، آوه چه خبر می‌شود، آقا چه شده است، آسمان به زمین رسیده است، باید این فرد محاکمه بشود، باید فلان بشود.

حالا اگر پدر ما یکی از آقایان حوزوی بود که از دنیا رفته، نه جزو عرفای کذابی، نه جزو فقهای کذابی فرض بکنید که می‌آوردند اگر بدانید کاه دودی به پا می شد و می‌رفتند بالای مناره ناقاره می‌زدند، آقا اهانت شده است، به فقه اهانت شده است، به اهل فقه اهانت شده.

پدر ما مگر قویترین شاگرد آقای خویی و آقای شاهرودی نبود؟! مگر خودتان نمی‌گویید، مگر هم مباحثه آقای سیستانی نبود؟ شش سال با آقای

سیستانی در نجف هم مباحثه بود، بروید بپرسید می‌گویند: آقای طهرانی آقا سید محمد حسین طهرانی، الان ایشان می‌گوید، خود آقای سیستانی می‌گوید: آقا سید محمد حسین یک درّی بود که دیگر مثلش پیدا نمی‌شود، چی شد؟ آقای سیستانی من نمی‌دانم حالا این مطلب به گوش شما رسیده یا نرسیده، شما که الان دارید می‌بینید از همان کسی که دارید حرف می‌زنید.

آقای سید کذایی رفته دروغ جعل کرده که بنده کتاب پسر آقای طهرانی را بردم پیش آقای سیستانی و نشان دادم و ایشان این حرف را زده، دیگری گفته که آقای سیستانی گفته: من کی یک همچنین حرفی راجع به پسر ایشان زدم و خیلی هم اتفاقا دو یا سه مرتبه پیغام دادند که من را ببینند منتهی من نتوانستم می‌خواستم فقط اوقاتم در آنجا به زیارت بگذرد نرفتم.

یعنی تهمت درست کردن و دروغ درست کردن عین آب خوردن، گفتند من کی یک همچنین حرفهایی زدم، آن وقت همه جا پخش کردند که بله ما کتاب را بردیم پیش ایشان و ایشان گفته عجب

عجب ایشان راجع به ما این حرف را زده، من کی اسم شما را آوردم؟ بعد معلوم شده که کذب محض بوده قضیه، یعنی واقعا این قدر بی اخلاقی در بین افراد، واقعا خیلی عجیب است که ما مشاهده می‌کنیم که اصلا این مطلب به این راحتی و به این سادگی.

اینکه من در آنجا آمدم و اسم بردم تعمدا و آن مطلب را آمدم مطرح کردم به خاطر این که بگویم من آدمی نیستم که منتحل به یک جریان باشم و منتصب به جریان باشم، هر کسی می‌خواهد باشد و به هر کیفیتی می‌خواهد باشد مسئله در یک نسق است و در اصل این قضیه و این مطالب باید من حیث المجموع مورد بحث قرار بگیرد.

علت و ریشه بسیاری از ناهنجاریهای فکری و اعتقادی که ما الان در جامعه می‌بینیم، علتش ما هستیم، خود ما علت اینها بودیم، نه اینکه از یک جای دیگر پر بزند بیاید اینجا، هر چی هست دیگران برای ما می‌آوردند، انگار خود ما هیچ کار نکردیم الحمدلله سلمان فارسی و اویس قرن هستیم، فقط خارج از ما همین مجامع استکباری برای ما نشستند

نسخه می‌دهند فردا می‌آید انجام می‌شود و آن چنان ما عاجز هستیم و آن چنان ما بی وسیله و بی دلیل و بی مایه هستیم در مسائل علمی و اعتقادی هیچ کار از دست ما برنمی‌آید، فقط آنها هستند، اگر این طور است خوب بابا این بساط را جمعش کنید دیگر، آخر این ادعایی که گوش فلک را کر کرده، علمای ما، حوزه‌های علمیه ما، مجامع نمی‌دانمی‌علم ما فلان این حرفها کو؟ و این چه نیروی اهریمنی است که از خارج می‌آید و بر افکار غلبه می‌کند و افکار را در استخدامش می‌گیرد، این چه نیرویی است چطور شد، بعضی از آن ناهنجاریهایی را که ما در افراد می‌بینیم و افراد را متهم به گول خوردن می‌کنیم، همان افکار در خیلی از ما هم هست.

پس ما هم تحت تأثیر قرار گرفتیم؟ یعنی مای بعد از ٥٤ سال هم بله، مای بعد از خواندن این همه کتابها بله، این چه دشمنی است آخر باید پیدایش کنیم برویم بگردیم ببینیم کجاست پدرش را در بیاروییم، این چه دشمنی است این چه سازمانی است، این چه افرادی هستند که این قدر اینها قوی هستند و از آن طرف مرزها موج می‌فرستند و مغز ما

و فکر ما را همه را در اختیار می‌گیرند و چشم و گوش ما را می‌بندند دیگر حقایق را نمی‌فهمیم، دیگر مطالب راست را نمی‌فهمیم، نمی‌فهمیم که این الان این سفید است، از آن طرف موج فرستادند ما الان این را سیاه می‌بینیم، باید به خود بیاییم بالاخره یک روزی برسد که. این قضیه و این جریانات و این مطالبی که خوب اتفاق افتاد، قضایایی که برای همه روشن است، گرچه خوب واقعا مسائل تأسف باری بود، واقعا تأسف باری بود، بنده گفتم که در تمام مدت عمرم این چنین تحت تأثیر قرار نگرفته بودم و هنوز هم آثارش هست، آثار سویی که باقی گذاشته و هنوز از بین نرفته و باور نمی‌کردم که من این قدر در قبال پدیده‌ها و حوادث منفعل باشم و متأثر باشم، تمام این جریاناتی که بود و همه هم می‌دانند و اگر نگوییم همه‌اش، ۹۸ درصد آن راست بود، با تمام این مسائل یک قضیه را به وجود آورد و آن اینکه خیلی از مطالبی را که توده مردم باید به آن مسائل دینی برسند در این جریانات رسیدند، همان مطلبی که مرحوم علامه طباطبایی راجع به آن هجوم

فرهنگی غرب با همه مطالبش نسبت به عارف و صوفی و اینها می‌دانسته فرموده بودند، آن مسئله را من در این مطالبی که اتفاق افتاده مشاهده می‌کنم، در این مسائل مشاهده می‌کنم که آن زنجیری که به دست و پای ما زده شده بود و چشم و گوش ما را بسته بود و این طور به ما و ملت القاء شده بود که هر کسی که آمد و عمامه سرش گذاشت دیگر مسئله تمام است، هر کسی که آمد و مسئله‌ای را مطرح کرد دیگر تمام است، هر کسی که آمد و خلاصه سری تکان داد و تبسمی‌کرد واجب الاطاعه است و دیگر این مسئله جایی ندارد، آن زنجیر باز شد و این باور در میان مردم به وجود آمد.

منتهی حالا خوب زمان می‌خواهد، این مسئله است که زمان می‌برد تا اینکه حتی کسانی که مشکل برایشان از دست دادن یک باوری که دهها سال با او زندگی کردند، خیلی مشکل است خوب واقعا مشکل است، باورهایی که دهها سال با آن باورها زندگی کردند و با خون و گوشت و پوستشان عجین شده و مخفی شده، یک یک بخواهد در بیاید و بیرون کشیده شود و حقایق وحیانی جایگزین سلائق

شخصی بشود، این کار دارد و زمان می‌برد البته دیگر بسته به مشیت خدا دارد، ما بر حسب ظاهر می‌گوییم.

ما مثلا راجع به ظهور حضرت مگر نداریم اگر خدا بخواهد امام صادق می‌فرماید: در یک شب همه مسائل عوض می‌شود و ما واقعا به چشممان دیدیم که چطور همه چیز یکدفعه کن فیکون می‌شود، همه چیز از این قضیه برمی‌گردد به این قضیه، حالا زمان ظهور هم لعل اینکه همینطور باشد، یک مرتبه مردم به یک باوری برسند، شوک وار، شوک زننده و وارد کننده که تمام آن اندوخته‌های خودشان را یک مرتبه زیر و رو کند و حلاجی کند و غربال کند، آنچه که در این می‌ماند فقط حق است و امام است و معصوم است و بس.

همه چیز دیگر کنار می‌رود، هر شخصی در هر وضعی و در هر قیافه‌ای و در هر شکلی و در هر شأنی از شئون که می‌خواهد باشد همه کنار می‌رود و فقط او می‌ماند، اوی واقعی می‌ماند نه آنکه من الان دارم مطرح می‌کنم، نه او مجسمه است آن ساپورت

برای کارهای خودم است، آن آقایی که بلند می‌شود می‌آید در جلسه مهدویت صحبت می‌کند و می‌گوید ما باید عدالت امام مهدی را به همه جهان صادر کنیم، خدا می‌آید مشت را باز می‌کند، تو داری این حرف را می‌زنی تو می‌خواهی آن عدالت امام زمان را به همه دنیا صادر کنی؟! این بود عدالت؟! این بود؟! برای بنده از این کارت دعوت هر سال می‌فرستند، خیلی جالب بود خیلی عجیب! وقتی که نگاه می‌کردم یک جریاناتی که در آنجا هست، همه اینها حالا نمی‌گوییم همه‌شان انشاءاللَه که افراد در این مسائل اخلاص دارند و داشته باشند، ولی مسیری که این جریانات آن مسیر را می‌رود آیا همانی است که مورد نظر آن کسی است که برای او دارید این مجالس را تشکیل می‌دهید؟! این است؟! قضایا این است؟!

یک روز با پدرم صبح حرم مشرف شدیم، برگشتن ماشین را بنده می‌بردم ایشان عقب نشسته بودند، اتفاقا سالهای اخیر حیات ایشان هم بود، خود من اتفاقا قم بودم، وقتی که داشتیم از حرم بر می‌گشتیم، آن موقع دور حرم امام رضا می‌شد با

ماشین رفت، یک زنی میخواست از خیابان رد بشود، من تصورم این بود که او ایستاد تا ما رد بشویم و اتفاقا خط عابر هم نبود، ولی آمد برود، من یک همچنین تصوری کردم حالا شاید اشتباه کردم یا او یک همچنین تصوری کرد که خوب بعضی از اوقات دوباره برای انسان تجدید عزم می‌شود همین که نزدیک شدیم یکدفعه آمد و من رفتم با تصور اینکه می‌ایستد و رفتم تا نزدیکش و ترمز که کردم این ترسید نزدم، فاصله داشتم ترسید، یکدفعه آقا خدا نیاورد به روزگارت، یکدفعه دیدم ایشان رنگش قرمز شد چرا این کار را کردی؟! چرا یک مسلمان را لرزاندی؟! تو باید فردای قیامت پاسخگو باشی، بخاطر این عملی که انجام دادی در روز قیامت تو را می‌ایستند و از تو سوال خواهند کرد، ببینید یک ترساندن زن آن هم نه عمدی من خیال می‌کردم آن ایستاده، حرکاتش نشان می‌داد ایستاده من بروم، ولی می‌گویند تو بیشتر می‌بایست ملاحظه کنی، سرعت را مثلا کم کنی که وقتی به او می‌رسی با آرامش و سکونت نفس رد بشود، با خیال راحت رد بشود.

اینها آن چیزهایی است که ما باید در این درسها بفهمیم این نکته‌هاست این مبانی کی باید برای مردم توضیح داده بشود؟! آن وقت شما ببینید تفاوت ره از کجا است تا به کجا، مردم باید به این مبانی رو بیاورند تا امام زمان بیاید، به این مسائل، به این مبانی و ایشان تا شب دیگر با من حرف نزدند، هر چه گفتیم بابا غلط کردیم، توبه کردیم دیدیم خلاصه نه فایده ندارد دیگر ایشان با من تا شب حرف نزدند، فردا مثل اینکه ما را بخشید، یک زن را ما ترساندیم که حقمم بود، حقم بود یعنی به نظرم این بود که کارم درست است والا اگر می‌دانستم می ترسد ترمز می‌گرفتم، یک همچنین بابایی کسی داشته باشد غلط می‌کند به آن جد و آبادش هم می‌خندد که بخواهد عمدا بکند که آن موقع گردنمان از آن پشت فرمان زده می‌شد حالا چه برسد به این، چرا تو کم توجهی کردی؟!

من الان دارم یک خورده می‌فهمم بعد از این جریاناتی که اتفاق افتاد، شاید برای خود من هم خیلی مفید بوده برای افکارم، بالاخره چیزهایی برای انسان همین جوری که نمی‌شود، بالاخره یک جوری

باید بشود که یک چیزهایی بفهمد، الان یک مقداری از حال ایشان را، آن موقع برای یک زنی که فقط یک خورده ترسید، دارم درک می‌کنم، دارم می‌فهمم که چگونه می‌شود که انسان در یک موقعیتی قرار بگیرد که با احساس مردم و با درون مردم اتحاد برقرار کند، با آن احساس، با آن پدری که بچه‌اش دارد جلوی دستش جان می‌دهد، با آن مادری که دخترش دارد جلوی دستش جان می‌دهد اتحاد برقرار کند، حال آن چیه؟ آنوقت دیگر آدم می‌تواند زنده بماند، می‌تواند طوریش نشود، آن وقت همین مسائل همین طور است آن جریان جریانی است که باید برای ملت و برای مردم روشن بشود آن قضیه این است و الا بله شما بدانید که هیچ طرف.

آن چه را که حالا ما حدس می‌زنیم ما نمی‌دانیم انشاءاللَه در خود افراد در خود طلاب یا در خود اهل علم هم این مسائل و این قضایا کم کم بیاید و آن نفس و ضمیر و فطرتی که دست نخورده به دور از مسائل شأنی و صنفی و شخصیتی آن فطرت بیاید و همراه با سایر افراد در اصناف مختلف یک شکل

واحد بگیرد، آن وقت هان می‌شود گفت که کم کم می‌خواهد یک چیزهایی انجام بشود، یک تحولاتی می‌خواهد به وجود بیاورد و این راهم باید بدانیم، حوزه‌های ما باید بدانند این را بخواهیم و نخواهیم قطار به ریل دیگری افتاده، ما خودمان را سوار این قطار کردیم، همراه با این قطار می‌رویم و در جهت نور و رستگاری و فلاح حرکت می‌کنیم، سوار نکردیم قطار می‌رود و ما جا ماندیم مسئله این است، قطار دارد می‌رود و ما جا ماندیم زمانه به دور دیگری به چرخش افتاده و تاریخ جریانات دیگری را دارد می‌نویسد، بله هی می‌ایییم بالا می‌رویم، پایین می‌رویم دست و پا می‌زنیم که هی وضع خودمان را تثبیت کنیم فایده ای ندارد، هیچ راهی جز پاسخ به فطرت نه برای دانشگاهی مانده، نه باری اهل علم مانده و نه برای بازاری مانده، برای هیچ کس نمانده، پاسخ به فطرت باید داده بشود، به هر میزانی که این پاسخ به تأخیر بیفتد صدمات و لطمات بیشتر خواهد شد و در هر زمانی که پاسخ به فطرت انسان، هر چه می‌خواهد باشد، هر توقعی می‌خواهد باشد، هر انتظاری می‌خواهد باشد حالا باید پاسخ داد، آقا در

دستت چیست؟ در دست من که چیزی نیست، خوب باز کن، نه صلاح بر این است که باز نشود اگر باز بشود باز می‌خورد، بابا با این حرفها نمی‌شود پاسخ به سوال داده بشود آقا باز کن می‌گویید چیزی نیست خوب می‌گویی هست بیا ببین دیگر، اگر کسی آن موقع بگوید هست مریض است، دست را باز کن جناب آقای طهرانی، دست را باز کن وقتی شما دیدید که درون این چیزی نیست و رفیقت هم دید، نه اینکه یک جوری قایمش کنی نه، این این این این افرادی که در اینجا هستند بیست تا، سی تا، چهل تا هستند همه دیدند، یک نفر گفت نه آقا در دستت یک چیزی هست فقط من می‌بینیم آن مریض است، ولی چهل نفر دیگر مریض نخواهند بود چون همه دیدند که نیست.

متوجه حرفم که می‌شوید، این پاسخ به فطرت باید هر چه زودتر داده بشود، بنده هم بارها این را گفتم، اگر داده نشود معلوم نیست که چه مسائلی است، زیرا فطرت انسان را رها نمی‌کند بله اگر این افرادی که ـ عرض به حضور انور اجل عالی

کنم ـ این افرادی که از آن طرف موج می‌فرستند و کله‌ها ی ما را در خدمت می‌گیرند، موج می‌فرستند الان دیگر اجهزه خیلی قوی شده، نیازی به حضور نیست، همان که نشستند در مراکز شیطنت و استکباری و اینها موج می‌فرستند، مغز را به کار می‌گیرند شما می‌خواهید چکار کنید؟! جناب آقای چیز وقتی که موج بیاید شما می‌خواهید چه کنید؟ حالا که این طور هست اگر آنها آمدند و قوی و قویتر شدند آنوقت چه باید کرد جناب حضرات و علما و بزرگان که اینها از آن جا بیایند و فطرت را عوض کنند، البته وقتی که عوض بشود دیگر خیال همه جمع می‌شود، یعنی دیگر برای انسان حسن صدق تبدیل به حسن کذب می‌شود، یعنی فطرت که تا به حال (فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها)[1] بود آن فطرتی که تا به حال در آن فطرت نمودارش عبارت از صدق بود، عدالت بود، امانت بود، خیانت کردن نبود، دروغ گفتن نبود نمی‌دانم چه و چه و اینها بود آن بیاید و به یک فطرت دیگر تغییر پیدا بکند، بله در

---

[1] سوره روم «۳۰» آیه ۳۰

آن جا دیگر خیلی مشکل حل است و دیگر مسئله نیست.

البته ما این را خودمان با دست خودمان میکنیم همین کار را انجام می‌دهیم نیاز به موج فرستادن از آنجا نیست، خودمان این کار را خواهیم کرد.

آن کسی که می‌آید راحت در چشم شما نگاه می‌کند و دروغ می‌گوید این قدر راحت انگار دارد از نان و پنیر و خیار و گردو اینها راحت می‌زند، انگار نه انگار صاف یک همچنین مسئله‌ای نبوده، یک خنده خیلی ملیحه‌ای هم می‌فرمایند، حالا بنده خودم با دو تا چشمهایم دیدم ها آن قضیه‌ای که دارد انکار می‌کند، خود بنده با این چشمهایم دیدم، نه آقاجان اینها چیست؟ این اصلا برگشته، یعنی این شخصیت تبدیل به شخصیت دیگری شده و بالاخره مسائل این طوری نمی ماند.